

متنی منظوم از پندنامه انوشیروان

به خط داراب هرمزدیار

علی اشرف صادقی

دانشگاه تهران

سه سال پیش کتابخانه مجلس شورای اسلامی نسخه‌ای خریداری شده است که به شماره ۱۷۰۰۴ در فهرست موقت آن کتابخانه ثبت شده است. این نسخه حاوی متن منظوم نسبتاً کهنی در ۲۲۰ بیت با عنوان «کنگرة اول از کتاب شاه نوشیروان عادل» به خط داراب هرمزدیار، جامع کتاب دوجلدی معروف روایات داراب هرمزدیار است که در ۱۹۲۲ در بمبئی به چاپ رسیده است.^۱ این نسخه براساس ترقیمه آن که در زیر می‌آید در ۱۰۴۴ هجری (ظ.) نوشته شده: «هیربذ زاده هیربذ داراب بن هیربذ هرمزدیار بن هیربذ قیام‌الدین بن هیربذ کیقباد لقب سنجانه ... این فر (?) تواریخ بروز مبارک بهمن بماه شهریور سال یکهزار و چهل و چهار نوشته شد.»

می‌دانیم که در زبانهای پهلوی و عربی و فارسی اندرزهایی به خسرو انوشیروان نسبت داده‌اند. یک دسته از این اندرزها که به زبان فارسی در دست است آنهایی است که به قول کاتبان آنها برکنگره‌های تاج انوشیروان نوشته شده بوده است. شارل هانری دو فوشه‌کور در کتاب اخلاقیات^۲

۱. درباره داراب هرمزدیار و شرح حال و معلومات فارسی او که بسیار ناقص بوده و روایات جمع‌آورده او رک. محمود امیدسالار، «نکاتی در قدمت نسبی برخی از متون فارسی موجود در روایات زردشتی»، نشر دانش، س ۲۲، ش ۲، تابستان ۱۳۸۵. (مجموعه نشریات انجمن باستان‌شناسی ایران، ۲۲۶-۲۲۷، ۱۳۸۱) (مجموعه نشریات انجمن باستان‌شناسی ایران، ۲۲۶-۲۲۷، ۱۳۸۱)

2. Ch. H. de Fouchécour, *Moralia, Les notions morales dans la littérature persane du 3^e/g^e au 7^e/13^e siècle*, Paris, 1986, pp. 44-46.

خود در این باره بحثی دارد و ده نسخه از این نوشته‌ها را که بیشتر پندنامه نامیده شده‌اند معرفی کرده است. مأخذ او در ذکر تعدادی از این نسخه‌ها فهرست میکروفیلمهای کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران از مرحوم محمدتقی دانش‌پژوه است.^۳ در این پندنامه‌ها تعداد پندها متفاوت است. در بعضی ده، در بعضی دیگر دوازده و در برخی دیگر تعداد بیشتری ذکر شده است. در بعضی نسخه‌ها تعداد کنگره‌های تاج انوشیروان که پندها بر آنها نوشته شده بوده‌اند ده و در بعضی دیگر دوازده و در برخی بیست و سه و در نسخه خطی دیگری که در دو برگ آخر مجموعه شماره ۱۱۶۲ طباطبائی در کتابخانه مجلس شورای اسلامی آمده و دو طرف و بالای صفحات آن بر اثر فرسودگی از بین رفته^۴ بیست است. در متن منظوم مورد بحث تعداد کنگره‌ها بیست و دو ذکر شده است که بر هریک ده پند نوشته شده بوده است. بسیاری از ابیات منظومه سست است، اما بعضی بیت‌های خوب هم دارد. چنانکه گفتیم، این منظومه تا حدی قدمت دارد. واژه‌ها و ترکیبات کهنی که در آن به کار رفته و ما در زیر نقل خواهیم کرد مؤید این دعوی است:

- ناآزمود، به معنی ناآزموده (بیت ۱۶)

- خرسند، به معنی قانع (۲۴، ۹۹)

- خزینه، به معنی هزینه (۴۳). این کلمه در ترجمه تفسیر طبری (چاپ حبیب یغمایی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ج ۳، ۱۳۴۰)، ص ۵۸۲، ۵۸۹ و ۶۱۰ نیز به کار رفته است.

- خُزین، ظاهراً به همان معنی هزینه (۱۸۱). در اصل به صورت خُزین. این کلمه در قرآن قدس (تصحیح علی رواقی، تهران: مؤسسه شهید محمد رواقی، ۱۳۶۴)، ص ۱، ۱۷، ۲۱، ۱۵۹، ۳۶۴ و ۳۷۴ نیز به کار رفته و مصحح در ذیل فرهنگهای فارسی (تهران: هرمس، ۱۳۸۱) به قیاس با تلفظ امروزی هزینه آن را به شکل xazin ضبط کرده است. تلفظ قدیمی این کلمه xuzēn است و در پهلوی به شکل uzēnag به کار رفته است.

- دوکان (۵۴)

۳. مرحوم دانش‌پژوه در فهرست میکروفیلمها (تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۸)، ج ۱، ص ۵۰۵ به آغاز پندنامه نوشیروان در فیلم ۵۸۶ نافذپاشا، ش ۳۲۸ (عکس ۹-۱۱۴۸) و در ص ۵۶۵ به پندنامه نوشیروان در فیلم ۱۱۲۴ آکادمی علوم شوروی، C. 112 نیز اشاره کرده، ولی فوشه‌کور از آنها نامی نبرده است. در نسخه شوروی ظاهراً پندنامه وجود ندارد. در مجموعه شماره ۱۱۶۲ طباطبائی در مجلس شورا نیز پندنامه و در مجموعه ۱۱۶۸ (مورخ ۱۱۳۴-۱۱۲۷) طباطبائی، گ. ۱۴۰-۱۳۳ نیز داستان دخمه انوشیروان آمده، رک. عبدالحسین حائری، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ج ۲۳، بخش ۲، ۱۳۷۸، ص ۶۴۵ و ۶۶۰. نسخه‌ای نیز در سفینه تبریز (تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۱)، ص ۴۲۶-۴۲۴ آمده است. روایت متفاوتی از آن نیز در فصل هشتم قابوسنامه (چاپ یوسفی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵)، ص ۵۱-۵۵ در ۳۹ بند آمده است.

۴. رک. حائری، همان، ص ۶۴۵.

- وام کردن (۶۲)

- اوفتادن، به معنی اتفاق افتادن (۷۱)

- خیرخیر (۷۳)

- نباید، به معنی مبادا (۸۳، ۸۶)

- گزایستن، به معنی آسیب رساندن (۸۶). البته در این بیت زمان حال این فعل به کار رفته است. در متون فارسی دیگر نیز همه جا صیغه‌های مضارع این فعل به صورت «گزای-» و نیز در ترکیباتی مانند سرگزای، جان‌گزای و غیره دیده می‌شود، اما در قرآن شماره ۴ آستان قدس در ترجمه بخشی از آیه ۱۰ سورة ۵۸ (مجادله)، یعنی لیس بضارّ عبارت «نتواند گزایستن» به کار رفته است (رک. احمد علی رجائی بخارائی، فرهنگ لغات قرآن خطی آستان قدس، شماره ۴، با ترجمه فارسی کهن، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳، ص ۴۱۰ و نیز فرهنگنامه قرآنی، ج ۳، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۴، ص ۱۲۷۴ که آنجا نیز این کلمه به نقل از همین قرآن به صورت گزایستن ضبط شده است. متأسفانه مرحوم دکتر رجائی در متنی پارسی از قرن چهارم هجری؟، معرفی قرآن خطی مترجم شماره ۴، مشهد [۱۳۴۹]، ص ۱۰۶، اعراب این کلمه را نگذاشته است). گزایستن (بدون اعراب) در ترجمه تفسیر طبری (تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ج ۷، ۱۳۴۴)، ص ۱۸۱۴، ح، به نقل از نسخه ایاصوفیه نیز در ترجمه همین کلمه آمده است. از آنجا که صورت پهلوی این کلمه wizāstan است، طبیعی است که صورت تحول یافته آن باید گزاستن باشد که بعدها به گزایستن بدل شده است. تلفظ بن مضارع این کلمه در متون فارسی بعداً از صورت گزای به گزای تغییر یافته است. فرهنگهای معاصر مانند لغت‌نامه دهخدا، فرهنگ فارسی معین و غیره از روی بن مضارع این فعل یک مصدر قیاسی گزاییدن ساخته و ضبط کرده‌اند.

- فسوس، به معنی تمسخر (۸۷)

- پذیرندگان (۹۴)

- اَبر، به معنی «بَر» (۱۰۰)

- ابا، به معنی «با» (۱۶۵)

- ارزانی (۱۰۸)

- داشتن، به معنی محافظت کردن (۱۰۹)

- خان، به معنی خانه (۱۱۱)

- کدخدا، به معنی رئیس خانه (۱۱۲)

- کدخدایی، ریاست خانه (۱۱۱)

- که را، به معنی هرکه (کسی) را (۱۱۳، ۱۶۹)

- ریمن (۱۲۹)
- پیرانه سر (۱۵۳)
- به چیزی داشتن (۱۵۶)
- زن کردن (۱۵۷)
- فتادی، به معنی به زودی خواهی افتاد (مستقبل محقق الوقوع) (۱۶۷)
- کجا، به معنی هر کجا (۱۷۱)
- با یاد داشتن (۱۸۴)
- پیچیدن، به معنی آزار رساندن (۱۸۸)
- تونگر، به معنی توانگر (۱۹۵)
- اندهان، جمع انده (اندوه) (۲۲۰)

با توجه به لغاتی که نقل شد، به نظر نگارنده این متن متعلق به حدود اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم هجری است.

کنگرة اول از کتاب شاه نوشیروان عادل

<p>جهان‌دار و بیدار و نوشه‌روان نمودی به خلق جهان روزگار بدو بود چون بیست و دو کنگره گهی گفت کن گاه گفتی مکن منادی‌گری را برانگیختی بدانید و این را بسندید کار پسندیده^۵ مردم خاص و عام رسانیده بهره به ارزانیان که روز سفیدی نگردد کبود که آشوب خیزد زمان تا زمان برآید چو صبح، آنگهی آفتاب همه کارها کن به مقدار خویش نگه کن که چون است باز آمدن که هر دانشی هست با هر کسی</p>	<p>یکی پادشه بود نوشیروان یکی تاج بودش عجب شاهوار مکلل به یاقوت و در میسره نوشته بدو هر یکی ده سخن چو تاج از بر سر بیاویختی که هست این سخنها ز ما یادگار به هر بیست و دو بیت گفته تمام ز گنجی که ما را بود در جهان شناسنده خویش را ده درود مجوئید ناجستنی بیگمان نباید به هر کار کردن شتاب نگه کن به پیش و پس کار خویش به کاری که خواهی تو اندر شدن به کار اندرون مشورت کن بسی</p>
---	---

۵

۱۰

۵. کلمه با خط شکسته نوشته شده که من آن را پسندیده خوانده‌ام. صورت اصلی آن چنین است: **پنیک**

مکن آزمایش مر او را دگر
 که بر آزموده نباید فزود
 چو نآزموده بود در نبرد
 به پندار ده یاز یکبار بُر(؟)
 مباحث از پی خواسته کاسته
 چو خواهی که یابی ز داد آفرین
 سلامت قرین تو شد والسلام
 گرامی دو کار است با آخرین
 به هر راستی بر سپر انجمن
 تو خرسند را جز توانگر مدان
 یقین دان که مرد[ی] صبوری بود
 چو روزی نماند نمائی دگر
 برون رفت باید ازو ناگهی
 چو قدرش ندانی نمائی به صدر
 به دانائی اندر مکن کاهلی
 تو بی غم نه ای اوستادی مکن
 هم از غم محالت^۶ بپاید گریخت
 از او گیر عبرت که چون مبتلاست
 به از سود دان جز ز هنگام خویش
 مدارا کنید و مدارید ننگ
 نگر تا نتازی به تندی ستور
 سخنی باش چون جنگ نگذاشتی^۸
 ره مردمان همچو پیشه مگیر
 به مردم مکن خوار تن را قیاس (؟)
 نه زینسان کنی کار گردد دراز
 جدا از همه جنگیان جنگ ساز
 مکن بر تن خویش گیتی جرس
 برون زآنکه اندازه داری گلیم

۱۵ کرا آزمودی از او درگذر
 مده آزموده به نآزمود
 نگر تا نگیری کمرگاه مرد
 مبر جامه بر خیره یکبار پُر
 فدای تن خویش کن خواسته
 ۲۰ فدا کن تن و خواسته بهر دین
 به گاه جوانی بمان نیک نام
 بی آزاری و بُردباری گزین
 همه ساله مشهور کن خویشتن
 به خرسندی اندر بیاسود جان
 ۲۵ ز صبرت نباید که دوری بود
 همه زندگانیست روزی شمر
 جهان را شناسید منزلگهی
 بدان عاقبت را همیشه تو قدر
 به پایان مبر عمر بر جاهلی
 ۳۰ به رنج کسان هیچ شادی مکن
 مخور غم بر آنجت شکست و بریخت
 کسی کو خداوند رنج و بلاست
 زیانی که^۷ آید به هنگام خویش
 به هر کار با مردمان روز جنگ
 ۳۵ کجا کرد باید مدارا مشور
 مکن تا توانی به جز آشتی
 لجوجی به هر کار پیشه مگیر
 کسی^۹ خویش را قدر و قیمت شناس
 مننه پا ز اندازه هرگز فراز
 ۴۰ مشو پیش آسفتن جنگ باز
 مگردان سوی خویشتن جنگ کس
 مننه پای هرگز چنان ای سلیم

۶. محال ظاهراً به معنی لامحاله به کار رفته است.

۷. که به این صورت نوشته شده است: مگر

۸. ظاهراً: بگذاشتی

۹. ظاهراً ی به جای کسره به کار رفته است.

- خزینه^{۱۰} چنان کن که باید تو را
 به اندازه گر جنگ‌یابی مکن (?)
 ۴۵ میر ناشمرده به کار ای رفیق (?)
 ۱۲ ای برادر یکی نو درخت
 تر چیزی که نهاده‌ای^{۱۳} برمدار
 نگهدار دست و زبان و دو چشم
 زکاری که زشت است و ناخوب و خام
 ۵۰ مکن هیچ تدبیر با کودکان
 به جایی^{۱۴} که بدنام^{۱۵} باشد مپوی
 به هر حال مستان ز دزدان عطا
 به هر حال منشین تو در لافگاه
 مکن بر در خانه دوکان خویش
 ۵۵ ز همسایه بد گریزنده باش
 کجا هست سلطان عزیمت پذیر
 مبر رنج در کار نامردمان
 زمین کسان^{۱۸} را درختان مکار
 زمینی که خاکش بود شوره‌ناک
 ۶۰ بساز و میامیز با هر گروه
 نخواهی که کاری بود بر تو رد
 مکن تا توانی ز نوکیسه وام
 نگر تا نخواهی ز بداصل دخت
 هر آنکس که بداصل و بی‌همت است
 به مقدار آنچه اندر آید تو را
 مگو بیهوده^{۱۱} تا توانی سخن
 که از بهر اخلاص مانی غریق
 پس آنگه بکن کهنه را لخت لخت
 که زن بهتر از مرد ناستوار
 وگرنه شود بخت با تو به خشم
 اگر دور گردی رسیدی به کام
 اگرچند باشند از زیرکان
 که از تو به نیکی^{۱۶} بود گفتگوی
 نظرشان خطر دان عطاشان خطا
 که نقصان قدر است و آشوب‌جاء
 که پیدا کنی راز پنهان خویش
 که بر تو کند تنگ عیش و معاش
 به همسایگی شاه‌خانه مگیر^{۱۷}
 که آخر پشیمان شوی بی‌گمان
 که بر دیگری را دهد روزگار
 درو تخم مفکن نرود ز خاک
 که از جان تو دل برند و شکوه
 نباید^{۱۹} که اندر گذاری ز حد
 که اندر خصومت بمانی^{۲۰} مدام
 بدان میوه خام چون باد بخت^{۲۱}
 تو منشین بر او که بی‌قیمت است

۱۰. در حاشیه به جای خزینه آمده: تو خرج آن.

۱۱. اصل: بیهوده

۱۲. ظاهراً: بکار

۱۳. اصل: نهاده

۱۴. اصل: بجای

۱۵. به جای بدنامی به کار رفته است.

۱۶. اصل: نیکو

۱۷. پیدا است که گوینده این سخن نمی‌تواند شاه باشد، اما در همه نسخه‌های پندنامه آمده است.

۱۸. اصل: کشان

۱۹. اصل: نیاید

۲۰. اصل: بمانی

۲۱. ظاهراً: پخت، به معنی پخته

۶۵	مکن دوستی با خداوند عیب	سلامت نیابی ز پیوند غیب ^{۲۲}
	مکن با غلام و کنیزک مزاج	که مجروح گردد دلت بی علاج
	مکن خدمت مردم ناسزا	که بیشت ^{۲۳} همی زشتی آرد جزا
	نگر تا نداری ز غماز چشم	که ناید وفا زو به صلح و به خشم
	کسی کز سلامت ندارد گزیر ^{۲۴}	ازو دور شو زود و بنشین و خیز
۷۰	تن خویش را هر که شایسته نیست	چنان مردمش دان که بایسته نیست
	هر آن کس که از مادر ابله بزاد	علاجش مکن چونکه کار اوفتاد
	کجا ابله و مست و دیوانه بود	مده پند کاین هر سه را نیست سود
	مزن بنده خویش را خیر خیر ^{۲۵}	به سرمایه خشم کینه مگیر
	ز هر زن که بینی زبانش دراز	بپرهیز از او تا شوی سرفراز
۷۵	نوشته مخواه از دبیر سقط	جهانی بسوزد ز حرف غلط ^{۲۶}
	گذرگاه آب ار بود جایگاه	مکن خوابگاهت ^{۲۷} که گردی تباه
	به هر خواسته کاین جوانی بود ^{۲۸}	نگر دل نبندی که فانی بود
	میان زن و شوی چون جنگ خاست	میانجی مکن کان میانجی خطاست
	حذر کن همیشه ز سلطان خویش	نگهدار از او نعمت و جان خویش ^{۲۹}
۸۰	اگرچه ضعیفت بو[د] کاردار	مدارش به خواری کت آید به کار
	ز سلطان نوازش مبارک بود	فراوان شمر گرچه اندک بود
	چو بینی خداوند فضل و ادب	مدارش سبک تا نبینی تعب ^{۳۰}
	همی ترس از کین کین آوران	نباید که عاجز شوی اندر آن
	بدان قدر هر کس چنانچون سزاست	شناسائی مردمان چون رواست
	تعصب مکن با دبیران عصر	به یک حرف سازند تو بر تو قصر ^{۳۱} (?)
۸۵	بترس از زبان همه شاعران	نباید که بگزایدت ^{۳۲} اختران (?)

۲۲. ظاهراً: عیب

۲۳. ظاهراً: بیشت

۲۴. پیداست که باید گریز باشد.

۲۵. اصل: خیره خیر

۲۶. اصل: غط

۲۷. اصل: خوابگاهست

۲۸. در حاشیه، به جای این مصراع، مصراع زیر آمده: اگر دولت گر جوانی بود، که ظاهراً باید چنین تصحیح شود:

اگر دولت تو جوانی بود.

۲۹. مضمون این بیت نیز با بیت ۵۶ قابل مقایسه است.

۳۰. اصل: شعب و در حاشیه تعب

۳۱. قصر به معنی کاستی است. شاید مصراع را بتوان چنین تصحیح کرد: به یک حرف آرند هم بر تو قصر.

۳۲. اصل: بگزایدت

مکن تا توانی به کس برفسوس
 کسی را که پیر^{۳۴} است حرمت شناس
 همی دار هر مهتری را بزرگ
 ۹۰ مباش از خداوند دولت به کین
 اگر عاقلی دار مهمان عزیز
 طمع بگسل از خلق و شادان بزی
 مبر رنج بر مردم سفته پیش^{۳۵}
 پذیرندگان^{۳۶} را ده ای خواجه پند
 ۹۵ مخور هیچ تنها شراب و طعام
 همیشه ببخشای بر کهتران
 مدارای اخی^{۳۷} چشم بر مال کس^{۳۸}
 نگر نان نخواهی تو از گرسنه
 چو خرسند باشی تن آسان شوی
 ۱۰۰ به خوان کسان بر مخور نان خویش
 به فرمان خویش از^{۳۹} دگر کس مگوی
 به فرمان زن هیچ کاری مکن
 مباش ایمن از مکر و از کید زن
 مخور غم به مرگ همه دختران

چنانچون تو باشی به هر کس مهوس^{۳۳} (?)
 که دارد همه روزه از تو سپاس
 شبان تو باشند بهتر که گرگ
 که آرد تو را دولتش بر زمین
 از او شکر و منت تو بپذیر نیز
 به یزدان طمع دار از او شادی
 که بی منفعت مانی از رنج خویش
 چو خواهی که پندت بود سودمند
 اگر قدر خواهی بر خاص و عام
 که گویند شکر همه مهتران
 که هرکت ببیند کند از تو بس
 که جامه نیابی تو از برهنه
 و گر آز ورزی هراسان شوی
 چه نیکوتر از نان ابر خوان خویش
 ز بسیار گفتن سعادت مجوی
 تن خویش را در حصاری مکن
 دریغ است مردی که شد صید زن
 به دختر ننازند نیک اختران^{۴۰}

۳۳. مهوس اسم مفعول از هاس، بهوس به معنی شکست دادن و کوبیدن است.

۳۴. اصل: پر

۳۵. اصل: بیش

۳۶. اصل: پذیرندگان که درست است. در متون قدیم پذیرفتن بارها به صورت پذیرفتن آمده است. مقایسه شود با

بیت ۵۶ که در آنجا پذیرفتن با ذال نقطه دار آمده است.

۳۷. استعمال این کلمه از سوی ناظم جالب است.

۳۸. کس و گرسنه در بیت بعد در اصل چنین نوشته شده اند: کس و گرسنه

۳۹. اصل: ار

۴۰. معلوم می شود چنین تفکری نسبت به دختران و مرگ آنان که در اشعار زیر از خاقانی در رثای دخترش هم

دیده می شود قدمت دارد:

سرفکنده شدم چو دختر زاد
 بودم از عجز چون خراندر گل
 ماتم عمر داشتم چو رسید
 محنتش نام خواستم کردن
 بر فلک سر فراختم چو برفت
 بر جهان اسب تاختم چو برفت
 عمر ثانی شناختم چو برفت
 دولتش نام ساختم چو برفت

و در شعر دیگری در مرگ و اندوه درگذشت پسر بیست ساله اش رشیدالدین نیز از درگذشت دخترش شادی می کند:

- ۱۰۵ چو در خانه بینی یکی پیر^{۴۱} زن
مکن خویشتن را اسیر زنان
به ملک اندرون^{۴۲} هیچ یاری مخواه
به ارزانیان بخش از خواسته
تو دین را به پرهیزکاری بدار
به خیر کسان بر توانگر مباش
به خان کسان کدخدایی^{۴۳} مکن
دگر کس به خانه مکن کدخدای
که را هست نزد تو جرم و گناه
سواران بد را مفرمای حرب
مر^{۴۴} آنچه ات بیاموزد این روزگار
زبان را نگهدار رستی ز غم
اگر زیستن خود نخواهی به رنج
اگر مال خواهی امانت سپار^{۴۵}
سخن تا نسنجی مگو پیش کس
به بیهوده گفتن مگردان زبان
زبان را به گفتار بد خو مکن
سخن را براندیش آنگه بگوی
چو ناخوب باشد سخن کم نیوش
- ۱۱۰
۱۱۵
۱۲۰

→ چو دختر آدمم از بعد این چنین پسری
مرا بزادن دختر غمی رسید که آن
چو دخترانده من دید صوفی وار

دیوان خاقانی شروانی، چاپ سجادی، ۱۳۳۸، ص ۸۳۴-۸۳۵

۴۱. بیره (= پیره) هم خوانده می شود.

۴۲. مضمون این اندرز امروز به صورت زیر زنده است: هر جا که بینی مرد پیر، بنشین کنارش پند بگیر. هر جا که بینی پیره زن، سنگی بردار سرش بزن.

۴۳. اصل: اندران (?)

۴۴. اصل: کدخدای

۴۵. ظاهراً: هر

۴۶. در اصل گذار بوده، ولی روی آن خط کشیده و کلمه سپار را کنار آن نوشته اند.

۴۷. گذاردن در اینجا به معنی رها کردن است.

۴۸. نیکو در اصل چنین نوشته شده است: نیکو

- ۱۲۵ مده تو جواب سخنهای زشت
سخن گفتن ار^{۴۹} با دهانت خطاست
مگو^{۵۰} جز همه پیشه و کار خویش
ز هر چیز گوئی خطا و صواب
هر آنچه‌ات بگردد به گرد زبان
به گفتار هر کس تو ایمن مباش
پدر مادرت (!) حق و حرمت شناس
ز خویشان خویش ای برادر مبر
چو پیمان کنی مشکن این پاک‌تن
مشو هیچ ناخوانده مهمان کس
نصیحت‌کن دشمن و دوست باش
خران را که بینی زیارت مکن
کسی را که بینی ز اهل صلاح
ز بدنام مردم همی باش دور
اگرچه بدی نیک را دوست دار
اگرچه به نیکی همت هست سر
مکن خویش را با بلا^{۵۵} یآوری
ز مرده مگو تو به جز نیکویی
همیشه بیاموز علم و ادب
کسی کز تو داناتر اندر جهان
که گیتی به دانش شد آراسته
۱۳۰
۱۳۵
۱۴۰
۱۴۵
۱۲۵ مده تو جواب سخنهای زشت
سخن گفتن ار^{۴۹} با دهانت خطاست
مگو^{۵۰} جز همه پیشه و کار خویش
ز هر چیز گوئی خطا و صواب
هر آنچه‌ات بگردد به گرد زبان
به گفتار هر کس تو ایمن مباش
پدر مادرت (!) حق و حرمت شناس
ز خویشان خویش ای برادر مبر
چو پیمان کنی مشکن این پاک‌تن
مشو هیچ ناخوانده مهمان کس
نصیحت‌کن دشمن و دوست باش
خران را که بینی زیارت مکن
کسی را که بینی ز اهل صلاح
ز بدنام مردم همی باش دور
اگرچه بدی نیک را دوست دار
اگرچه به نیکی همت هست سر
مکن خویش را با بلا^{۵۵} یآوری
ز مرده مگو تو به جز نیکویی
همیشه بیاموز علم و ادب
کسی کز تو داناتر اندر جهان
که گیتی به دانش شد آراسته
طلب کن اگرچه بود علم دور
همه روزگار گذشته ز پیش
سخنهای نیکو ز هر کس شنو

۴۹. اصل: از

۵۰. ظاهراً: مکن

۵۱. اصل: ایمن مباش و در کنار آن: ریمن شناس

۵۲. قافیه غلط است.

۵۳. اصل: ببر و بالای آن: بر

۵۴. در حاشیه: کار تو پرنگار

۵۵. شاید: بدان

۵۶. شاعر در اینجا صبور نبودن از عالم را در معنی «نشگفتن از»، یعنی «بی‌قرار بودن نسبت به» به کار برده

ز سوگند خوردن دروغ و ز راست مخر این جهان و مفروش آن مکن هیچ رغبت به مال یتیم مکن ^{۵۷} مردمان را بدانسان پسند بساز ای پسر توشه راه را جوانی به پایان مبر بر سخن به تیر اندرون کار دی مه بساز هر آن کار کردن که امروز گاه سعدت نیابی ز ناکرده کار همیشه زن اندر جوانی کنی هر آنکه که داروی سستی ^{۶۰} خورید به پیری ز برگ زن خوبچهر همه کارها را به تدبیر کن بدان کس ده اندر جهان کار خویش سزوار هر کس بفرمای کار تو را از بخیلی بساید گریخت جوانمردی اندر جهان پیشه گیر مدان صحبت الا ابا مهتران همه حاجت از مردم راد خواه به اندازه کن صحبت انبساط به بازوی مردم تو حاجت مخواه که را دوست تر داری اندر جهان مدار ای برادر ز ناکس وفا	۱۵۰ ۱۵۵ ۱۶۰ ۱۶۵ ۱۷۰
حذر کن که سوگند یکسر خطاست نزیب بدین گونه بازارگان که امروز عار است و فرداست بیم که خود را پرستی ^{۵۸} نرستی ^{۵۹} ز بند یکی چاره ای کن کمین گاه را همه کار پیرانه سر راست کن که دی مه شود کار بر تو دراز به فردا میفکن که گردد تباه تو ناکرده کارت به کرده مدار که [تا] شادمان زندگانی کنی همان به که در تندرستی خورید مدار ای برادر تو امید مهر به تدبیر دشمن به زنجیر کن که دانای آن کار باشد به پیش وگرنه شود ضایعت روزگار بسا کس که خون بخیلان بریخت پس آنکه ز هر نیکی اندیشه گیر عزیزند از مهتران کهتران ^{۶۱} سخن را همه سناله دلشاد خواه وگرنه فتادی به خاک از بساط اجابت نیابی و باشد گناه ز عیبش خبر ده مکن زو نهان که ناید ز ناکس همی جز جفا	۵۷۱ ۵۷۲ ۵۸۱ ۵۸۲ ۵۹۱

۵۷. ظاهراً: بکن

۵۸. در حاشیه: پسندی

۵۹. ظاهراً: برستی

۶۰. منظور از سستی ناتوانی و بیماری است. در صورتی از این اندرزنامه که با عنوان «افسر زرین کسری» در مجله سخن، س ۱۶، ش ۲، ۱۳۴۴، ص ۱۷۲-۱۷۴، چاپ شده، در پهلوی هفتم (ص ۱۷۳) آمده: دارو به هنگام تندرستی خورید! اما در آنچه با عنوان «ده پند انوشیروان» در مجله ارمغان، س ۱۲، ش ۹، آذر ۱۳۱۰، ص ۶۲۳-۶۲۶، چاپ شده، در پهلوی هفتم (ص ۶۲۵) آمده: دارو به تندرستی مخورید. در سایر نسخ پندنامه فعل این جمله مثبت است. در راحة الانسان آمده: چو دارو تن از درد خواهدت شست/مخور جز بدانگه که باشی درست: رک. شارل شفر، منتخبات فارسی (پاریس، ۱۸۸۳)، ج ۱، ص ۲۲۹.

۶۱. منظور این است که هرچند کهتران از مهتران عزیزترند، فقط با مهتران مصاحبت کن.

کجا وامدارت شود سخت‌گیر	رهایی دهش سست پندم پذیر
به یک جرم از دوست دل برمگیر	نشانه نه پیچد ^{۶۲} ز یک چوبه تیر
چو دولت بود باش با دوست یار	که گاه غم او باشدت غمگسار
نگر دشمنان را نداری تو خورد ^{۶۳}	ز دشمن به تو بد رسد تا نمرد
مدار آفت دشمنان را تو خوار	جهان بر تو ناگه کند تنگ و تار
چو نادان بود دوست دشمن شمر	ز نادانی آرد تو را دردسر
مگو خیره در دوستی هر سخن	ز روزی که دشمن شود یاد کن
مگر ^{۶۴} کاهلی را نباشی ولی	نکوهیده دان پیشه کاهلی
مکن بازی زشت از بهر آن	که هم بیم مال است و هم بیم جان
به بدروز همداستانی مکن	به کام عدو زندگانی مکن
بکوش آنچه بایستنی بایدت	نکوشی دل اندر خزین ^{۶۵} آیدت
بکوش آن جهان را و سستی مکن	خمار تو صعب است مستی مکن
بدار ^{۶۶} از جهان بیهده ^{۶۷} دست باز	که بر تو دراز است دست نیاز
بکن بهره خویش با یاد دار ^{۶۸}	ز بیداد ^{۶۹} کردن تن آزاد دار
بیاموز فرزند را پیشه زود	که آخر به تو دارد این پیشه سود
همه روزه از دوست از دشمنت ^{۷۰}	نگه دار آسوده جان و تنت
نگه دار راز همه مردمان	که بر تو شوند ازدهای دمان
مگو در جهان بیهده راز خویش	که پیچی ^{۷۱} سرانجام از آغاز خویش
نداری بگویند ز اندازه گوش ^{۷۲} (؟)	ور اندازه باشد فراوان نیوش
هر آنکس که او رازداری نمود	بباید ورا گاه خشم آزمود
به سود و زیان آزمایش دوست	بدانند گر سفله و تندخوست
چو طامع گشاید زبان گزند	به رشوت زبانش ببندید بند

۶۲. اصل: سجد

۶۳. املاي ديگري از خرد

۶۴. ظاهراً: نگر

۶۵. به احتمال قوي تصحيف خزین به معنی هزینه است که در بیت ۴۳ به شکل خزینه به کار رفته است.

۶۶. ظاهراً: مدار

۶۷. اصل: بیهوده

۶۸. بالای کلمه: در کرفه کار، یعنی در کار کرفه (ثواب)

۶۹. بالای سطر: زندکار (= ز بدکار)

۷۰. یعنی از طریق دوست از دشمنت جانت را آسوده دار.

۷۱. اصل سچی. پیچیدن به معنی آزار و عذاب دادن است.

۷۲. مضمون مصراع این است که اگر بیش از اندازه سخن گفتند گوش مده. شاید: مدارار بگویند ز اندازه گوش،

یا: مدارار بود بیش از اندازه گوش.

- به نزدیک مهتر نگه دار چشم
ز فرزند و زن گر شوی تیره‌رای
۱۹۵ سخن را به اندازه خویش گوی
اگر جفت جویی سزاوار جوی
همه چیز اندر خور خویش دار
بود تلخ‌تر بیم بیشک ز مرگ
بود ایمنی خوشتر از زندگی
۲۰۰ هر آنکه که ایمن‌تری بیش ترس
به روز سلامت به جای آر شکر
تو در محنت اندر ره صبر گیر
پس از بی‌نواهی تو این چشم دار
ز غم یاد کن روز شادی مدام
۲۰۵ همه ساله نان از کشاورز^{۷۴} خور
زن از آشنا خواه بر انجمن
به یک دیدن زن مشو شبیفته
مکن خویش را گران نزد کس
چوبی منفعت بینی ای خواجه درست
۲۱۰ از آنکس کزو مر تو را سود نیست
همیشه زبان را تو خاموش دار
کسی را که خو بد از او درگذر
گران‌تر ز هر چیز دان خوی بد
تو در مارگیری دلیری مکن
۲۱۵ به خود ره مده مردم بدگمان
غمازی یکی مرگ دان بی‌اجل

۷۳. اصل: صحبت

۷۴. به معنی کشاورزی (؟)

۷۵. ظاهراً: حلالی (؟)

۷۶. ظاهراً: که پیدا باشد

۷۷. اصل: کر

۷۸. ظاهراً منظور این است که با خاموش داشتن زبان همیشه عیب تو مخفی خواهد ماند، مانند شعار که لباس

زیرین است.

۷۹. قافیه غلط است.

۸۰. ظاهراً: خیری به معنی خیرگی

بتر از همه خلق غماز دان
 منہ بر دل هیچ کس بار خویش
 چه^{۸۱} پیرایہ نیکوتر از خامشی^{۸۲}
 بہ جز بردباری مکن در جهان
 ز غماژ تو کار ناساز دان
 کہ سیرش کنی تو ز دیدار خویش
 بود خامشی سربہ سر دلخوشی
 کہ تا رستہ باشی تو از اندہان^{۸۳}

به دنبال متن فوق در نسخه این ابیات آمده که نقل آنها را بی فایده ندیدیم، زیرا احتمالاً از گویندہ اشعار فوق است:

بیا تا تبرای عالم کنیم
 چو از حاصل عمر ما یک دم است^{۸۴}(؟)
 کی اندر جهان دل توانیم بست
 ز چندین بزرگان کہ بودند پیش
 چو دنیا بہ آدم رقائی نکرد
 بہ هر چند گشتیم گرد جهان
 چو غم ہمدم ما بود روز و شب
 بیا تا ز ابر دو دیدہ بسی
 برآریم چون رستمی دست خویش
 غم هر دو عالم ز دل کم کنیم
 نشینیم و عیش دمامد کنیم
 چو اندیشہ ای از کی و جم کنیم
 چه کردند ایشان کہ ما ہم کنیم
 چرا تکیہ بر بنی^{۸۵} آدم کنیم
 ندیدیم یاری کہ ہمدم کنیم
 چرا هر زمان کِلہ^{۸۶} از غم کنیم
 بباریم و عالم پر از نم کنیم
 دعایی بہ ارواح رستم کنیم

مجموعہ اشعار و مطالبات فرہنگی
 مرکز مطالعات و تحقیقات ادبی و تاریخی
 سازمان اسناد و کتابخانه ملی

۸۱. اصل: چو
 ۸۲. اصل: خاموشی
 ۸۳. اصل: اندوهان
 ۸۴. شاید: چو از عمر ما حاصل یک دم است.
 ۸۵. ظاہراً: ابن
 ۸۶. ظاہراً همان کلمہ «کِلہ» است کہ بہ ضرورت شعر مشدد شدہ است. کسرہ از خود نسخہ است.